

به ماه روزه میهمان خداییم

آیت الله جوادی آملی

ماه مبارک رمضان ماه ضیافت خداست. انسان در این ماه میهمان الهی است. معلوم می شود گذشته از آن رزق ظاهری که ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین (ذاریات، ۵۸) و گذشته از آن رزق که: ما بکم من نعمه فمن الله (نحل، ۵۳)، روزیهای دیگری هم هست که در فرصتهای مناسب توزیع می شود. و مهمترین روزی که در کنار این مائده و مأدبه الهی در ماه مبارک رمضان به بندگان عطا می کنند، همان معارف قرآن کریم است و در کنارش سنت معصومان علیهم السلام است و برکات دیگر؛ این ماه نزول قرآن است. قهراً انسان روزه می گیرد و به شب زنده داری موفق است تا از این ضیافت بهره ای ببرد و میزبانی خدا را ادراک کند.

پس این ماه، ماه ضیافت خداست و غذایی که این ماه به انسان می دهد، معارف قرآن است و چون قرآن از عترت جدا نیست، در حقیقت تقلین در این ماه روزی میهمانان الهی اند.

آنها که اهل سیر و سلوک اند، آنها نه سالشان نظیر سال کشاورزان اول مهر است، نه نظیر طبیعت دیدگان و طبیعت زدگان سالشان اول فروردین است. نه نظیر گیاهان اند که عیدشان در بهار شروع بشود، نه نظیر کشاورزان و امثال اینها هستند که سالشان از اول مهر شروع بشود. اینها سالشان از ماه مبارک رمضان شروع می شود. آخر سالشان ماه شریف شعبان است. کتابهای مرحوم ابن طاووس را که بررسی می کنیم، می بینیم وقتی اعمال سنه را تنظیم می کند، اول از ماه مبارک رمضان شروع می کند، و آخر این کتاب به شعبان می رسد. یعنی اول سال برای کسی که اهل سیر و سلوک است، ماه مبارک رمضان است؛ آخر سال ماه شعبان! آخر سال انسان سعی و تلاش و کوشش می کند که تمام کمبودها را ترمیم بکند.

اگر وجود مبارک رسول گرامی علیه و علی آله آلاف التحیه والثناء در تمام این دوازده ماه اهل شب زنده داری و مانند آن بود؛ ولی وقتی ماه شعبان رسید، یدایب فی صیامه و قیامه، فی لیالیه و ایامه، بخوعاً لک فی اکرامه و اعزامه الی محل حمامه. تا زنده بود خصوصیتی برای ماه شعبان قائل بود که برای ماههای دیگر نبود، برای اینکه پایان سال اعتقادی، اخلاقی و عملی است. هر کاسی بالاخره در پایان سال تلاش و کوشش می کند که جمع بندی کند و کم نیاورد! و اگر بزرگواری گفت:

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

ماه شعبان برای اینکه چون پایان سال اعتقادی است، تلاش بیشتری را می طلبد. البته آن اعیاد شعبانیه هم کمک می کند، میلاد پربرکت ذخیره عالم ارواحنا فداه تأیید می کند؛ ولی ماه شعبان آخرین ماه سال است؛ آن طوری که در کتابهای مرحوم ابن طاووس و امثال ابن طاووس اعمال سنه تدوین شده است.

مطلب بعدی آن است که: جانی خدا به ما داد و کتابی هم به ما داد. این کتاب کلمه اوست و این جان هم کلمه اوست. نه روح ما حرف مهمل است، و نه حرف مهمل در کتاب الهی راه دارد. همان طوری که قرآن را آویخت و نه انداخت، روح ما را هم آویخت و نه انداخت! گرچه همه نعمت ها از خداست: ما بکم من نعمه فمن الله؛ گرچه همه این نعمت ها مخزنی دارند: ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر، ۲۱) گرچه همه نعمت ها از خدا نازل شده است، حتی انزلنا الحديد فیه بأس شدید (حدید، ۲۵)، حتی انزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج (زمر، ۶). این انزل به معنی خلق نیست. این انزال به معنای خود انزال است؛ منتها انزال کل شیء بحسبه. همان طوری

که باران فرستاد، گاو و گوسفند هم نازل کرد، آهن هم نازل کرد؛ منتها نزولش به نحو تجلی است، نه به نحو تجافی. همه اینها از آنجا نازل شده اند. طبق آیه سوره حجر، آنجا ریشه و مخزن همه این نعم است؛ لکن اینها را از آنجا انداخت و نه آویخت! باران را انداخت، نازل کرد؛ آهن را انداخت، انعام را انداخت، ولی قرآن را نینداخت، قرآن را آویخت.

فرق انداختن و آویختن این است که باران طوری نیست که اگر کسی به آن تمسک و اعتصام بکند، بالا برود. به آهن اعتصام بکند، بالا برود. به انعام اعتصام بکند، بالا برود؛ ولی قرآن را به عنوان حبل آویخت، فرمود: این حبل است، من این را نینداختم، مثل باران نیست. گرچه انا انزلناه فی لیلہ القدر، گرچه انزلناه فی لیلہ مبارکه (دخان، ۳)، اما انزال حبل گونه است، نه انزال باران گونه. این آویختن است و نه انداختن؛ لذا فرمود: واعتصموا بحبل الله. این حبل (طناب) اگر انداخته باشد، خود طناب انداخته مشکل خودش را حل نمی کند، چه رسد به اینکه مشکل اعتصام کننده را حل کند! مثل باران؛ اگر کسی به باران بچسبد، نجات پیدا نمی کند. به آهن بچسبد، نجات پیدا نمی کند؛ چون انزال اینها به نحو انداختن است، نه به نحو آویختن؛ ولی قرآن کریم را که انزال کرد، به نحو آویختن بود.

در همان نصوص ثقلین آمده است که فرمود: این ثقل اکبر (قرآن کریم) که به طرف شما نازل شده و آویخته شده است، احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی و الطرف الاخر بایدیکم: یک طرف قرآن به دست خداست، طرف دیگر به دست شماست. این را بگیرید و بالا بیاید. در چنین فضایی اعتصام معنا دارد: واعتصموا بحبل الله جمیعاً (آل عمران، ۱۰۳)، باهم بگیریم. این توان آن را دارد که نیاز همه شما را برطرف کند. طنابی نیست که اگر شش یا هفت میلیارد بشر، همه محکم آن را بگیرند، پاره بشود، مشکل آن را حل نکند! بعضی طنابها هستند که آن ظرفیت و تار و پود مستحکم را ندارند که اگر عده زیادی به طرفش آمدند، نیاز همه را برطرف کند؛ اما قرآن آن حبل مستحکمی است که اگر میلیاردها بشر این طناب را بگیرند، هرگز باز نمی ماند، مشکل همه را حل می کند. هر که سؤالی داد، جواب می دهد. هر که درخواستی دارد، پاسخ می دهد. هر که توسل و استشفایی دارد، این حل می کند. هر کس از هر راهی بخواهد برود، این می برد. چرا؟ چون احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی. اگر یک طناب مستحکم ناگسستنی یک طرفش به دست خدای سبحان باشد که علی کل شیء قدیر است، طرف دیگرش به دست مردم باشد، یقیناً این مردم، هم می توانند به پناهگاه خودشان بار یابند و هم همگان می توانند از کنار این حبل الهی بهره ببرند و استفاده کنند. این طور نیست که اگر عده زیادی به قرآن پناهنده شدند، مشکلی برای قرآن پیش بیاید!

آن جان ملکوتی هم که ذات اقدس اله به ما داد، به عنوان نفخت فیه من روحی، این را هم در بدن ما نینداخت، بلکه به بدن ما آویزان کرد، متعلق کرد. یک طرف این جان ما همیشه به دست اوست، طرف دیگرش در بدن! اینکه ما اعمال و عبادات را قربه الی الله انجام می دهیم، اینکه به ما فرمودند: اینما تولوا فثم وجه الله (بقره، ۱۱۵) به هر سمت رو بکنید، در هر زمان و زمین با خدا مناجات و گفتگو بکنید، راه باز است، برای اینکه روح ما را ذات اقدس اله در بدن حلول نداد، به نحو انداختن به بدن نداد، بلکه به نحو آویختن داد: احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی .

هر شب در هر لحظه که انسان می خوابد، هو الذی یتوفاکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار (انعام، ۶۰) هر شب این را قبض می کند و هر روز برمی گرداند. پس روحی به ما داد که نظیر قرآن احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی است! قلب مؤمن که می گویند بین اسمعین من اصاب الرحمن است، همین است. دخل و تصرفی که در دل مؤمن می کند، از این قبیل است. نشان آن است که ما را به حال خود ما وانگذاشت و رها نکرد و دائماً در دلهای ما تصرف می کند. روح ما کلمه ای از کلمات الهی است. قرآن هم کلامی از کلامهای الهی است. به ما گفتند: اقرء و ارق. هر اندازه که توانستید مهمان این کتاب باشید؛ از این کتاب بهره ببرید، بخوانید و بالا بروید. و خودتان را ارزان مفروشید. اگر خود را به تمام دنیا فروختید، ارزان است و مغبون می شوید! امام سجاد سلام الله علیه فرمودند: غیرقلیل ما عاقبتہ البقاء؛ چیزی که پایش زوال است، کثیر نیست! آن که پایش بقا و دوام است، او قلیل نیست! بنابراین روحی به ما داد که یک طرفش به دست ذات اقدس اله است و هر شب ما مهمان اویم؛ منتها اگر مواظب روزمان باشیم، شب می فهمیم که مهمان کی هستیم! کی ما را قبض کرد، کجا رفتیم و چه دیدیم و برگشتیم. چون روز خوابیم، شب می خوابیم! و اگر روز بیدار باشیم، شب می فهمیم کی ما را قبض کرد، کجا برد، چه نشانمان دادند و از کدام

راه داریم برمی گردیم. چون هوالذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهاری.

ماه مبارک رمضان، انسان باید مهمان چنین کتابی باشد! رسول گرامی علیه و علی آله آلاف التحیه والثناء فرمود: این ماه شما با استغفار خودتان را آزاد کنید! آزادی از بهترین نعمت هاست؛ آزادی از هوا و هوس، از عفریت درون و بیرون بهترین فضیلت است. فرمود: این ماه که مهمان خدا هستید، ان انفسکم مرهونه بذنوبکم ففکوها بالاستغفار. آن را با استغفار آزاد کنید. وقتی جانتان آزاد بود، مثل مرغ باغ ملکوت است که قدرت پرواز دارد و می تواند در کنار این آیات الهی ترقی کند. کسی که آزاد نباشد، کسی که مهمان خدا نباشد، کسی که از آن طعام نچشیده باشد، نه برای خودش سودمند است، نه برای جامعه نفع آور! او نه بالغ است، نه مبلغ. اگر جزء ضیوف الرحمن شد، خودش را آزاد کرد و بهره ای از فیض الهی برد، آنگاه به نصاب تبلیغ می رسد. تا کسی بالغ نباشد، مبلغ نیست!

یک عده را فرمود: رها کن؛ و اعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یُرد الا الحیاه الدنیا ذلک مبلغهم من العلم (نجم، ۲۹) آن که علمش مقدار ناچیزی است، او بالغ نیست! وقتی بالغ نبود، مبلغ هم نخواهد بود.

شیوه تبلیغ

در بخش ابتدایی انسان سخنرانی می کند، حرفهای عالمانه می زند، سعی می کند مردم و مخاطبان را خوب درک بکند، فضای کشور را خوب درک بکند، حرفهای جامع الاطراف بزند؛ اینها در سطح سامعه و مجلس آرایبی خوب است؛ اما آنچه باید در جان مردم اثر بگذارد که اینها نیست، آن جان ملکوتی که در مجلس نیست. آن جان ملکوتی که با آهنگ و الفاظ و حروف متأثر نمی شود. از راه دیگری باید در درون دلها راه پیدا کرد. چون ارواح مثل تار و پود این جبل مستحکم به هم مرتبط اند و همه شان به دست خداست. تا انسان از این کانال کارش الهی نباشد، به خدا نسپرد و خدا قبول نکند، پیام تبلیغی را در دلهای مخاطبان نمی رساند! اینکه فرمود: و قولوا لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً: حرف را به جان اینها برسان، (نساء، ۶۳) از رسول خدا که خلیفه الله است، ساخته است. از دیگری ساخته نیست که مطلب را در جان مخاطب جا بدهد که او بپذیرد. ممکن است حرف بزند، آهنگی ایجاد کند، به فضای سامعه مخاطب برساند و دیگر هیچ! اما تحلیل کردن، قبول کردن، متأثر شدن، متعظ شدن، کار واعظ نیست. این کار دیگری است. فرمود: شما اگر نصاب گفتارتان آن بود، ذات اقدس اله نوری در دلهای مخاطبان قرار می دهد که با آن نور حق را می شنوند و می فهمند و باور می کنند و عمل می کنند. ما چه بکنیم که به اینجا برسیم؟ این ماه، ماه قرآن است و ما مهمان قرآنیم. باید زیاد قرآن بخوانیم، ثوابش را هم نثار ارواح انبیا و اولیا و ملائکه م قربین و صدیقین و شهدا بکنیم. هرچه بیشتر قرآن بخوانیم، بهتر است. کسی نگوید: حالا که من قرآن نمی دانم، چرا بخوانم؟ این یک کلام عادی نیست؛ کلام الهی است، کتاب الهی است، آثار خاص خودش را در هر مقطعی دارد. انس با قرآن و درک با قرآن این راهها را نیز به همراه خواهد داشت.

رسالت حوزویان

قرآن کریم فرمود: عده ای هجرت کنند، به مراکز علمی و حوزه ها راه پیدا کنند، فقیه بشوند. منظور از فقیه در کتاب و سنت، فقه مصطلح نیست؛ چنان که منظور از حکمت در کتاب و سنت هم حکمت مصطلح نیست. اخلاق حکمت است، فقه حکمت است، دستورات دینی حکمت است، اعمال و انگیزه های صحیح حکمت است؛ روایات حکمت را بر اخلاق، فقه، سایر مسائل اعتقادی و غیراعتقادی (مثل اخلاقی و عملی) اطلاق کرده است. فرمود: فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقوها فی الدین (بقره ۱۲۲). کسی که حکیم شد، فقیه شد، فیلسوف شد، مفسر شد، در بین راه است، این طلیعه راه است.

وظیفه بعدی این است که: و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم: وقتی که برگشتند، مردم را بترسانند؛ از جهنم، از عاقبت تلخ گناه بترسانند. بگویند گناه واقعاً آتش است و واقعاً سم است. سخنرانی کردن، کتاب نوشتن و تدریس، گوشه ای از کار حوزه هاست.

اینها ابزار کار است. فرمود: لیتفقوهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم ممکن است یک کسی مایه علمی داشته باشد، اما چون آن طهارت روح در او نیست، این توان را ندارد که مردم را از عاقبت گناه بترساند! گناه از هر سمی بدتر است. هروئین تاثیرش مگر چقدر است؟ ده سالی، بیست سالی با انسان درگیر است، بعد بدن را از پا در می آورد و دیگر هیچ! اما گناه که از این قبیل نیست: ثم لایموت فیها ولا یحیی (اعلی، ۱۴) این طور نیست که حالا اگر آلوده شد، بتواند نجات پیدا کند! نظیر هروئین نیست، نظیر انفجارهای دیگر نیست که با مردن تمام بشود، ثم لایموت فیها ولا یحیی است. چنین خطری است. چیزی که از چشم دور است، از حس و عقل عادی عرف دور است، باید تعبداً پذیرفت. به تعبیر لطیف مرحوم میرداماد: آدم باید این کلام وحیانی را درجان خود جا بدهد. آن وقت باورش می شود که این گناه هم سم است و دیگر در خلوت و جلوت دست به گناه نمی زند! وظیفه حوزه ها این نیست که فقیه بشوند، حکیم بشوند، مفسر بشوند؛ این بین راه و ابزار کار است، وظیفه اساسی این است: ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم. باید بروند انذار کنند. این چنین نیست که بگویند: حالا که امکانات هست، وضع ما خوب است، گروه پژوهشی و تحقیقی هست، ما همین جا می مانیم و تأمین می شویم! حوزه برای این نبود که مشکل مالی کسی حل بشود تا کسی بگوید: من که اینجا می مانم و تحقیق می کنم و نیاز مالی ندارم، چرا بروم؟ این تعهدی است که از ما گرفته اند. از ما تعهد گرفته اند که برویم! همان طوری که یک مقام مسئول سوگند یاد می کند، ما هم وقتی وارد حوزه شدیم، در محضر ذات اقدس اله مثل اینکه سوگند یاد کردیم. کسی که وارد حوزه علمیه می شود، نظیر عالم ذر یک پیمانی دارد، یک الست بریکم دارد، یک قالوا بلی دارد. کسی که اینجا آمد، ذات اقدس اله می گوید: تفقه، ثم انذر! چنین نیست که ما آمدیم اینجا مهمان ولی عصریم، در کنار سفره آن حضرت سالیان متممادی مهمان آن حضرت هستیم، این درسها را بخوانیم، بعد بگوییم: حالا ماه مبارک رمضان اینجا بنشینیم، پژوهش بکنیم! از این کتابها زیاد نوشته اند.

در هر چند قرن چند نفری می آیند، حرف تازه می زنند. بررسی کنید، این هزار کتاب یا دو هزار کتابی که نوشته شده، حرف تازه در کدام کتابهاست؟ خیلی کم اتفاق می افتد علامه طباطبایی، علامه امینی پیدا بشود؛ همین حرفهایی را که ما اینجا می نشینیم می نویسیم، باید به مردم بگوییم، باید به مردم برسانیم. بعد در فراغت دیگر این کتابها را هم می شود نوشت. این کتابهایی که ماها می نویسیم، مثل جواهر که نیست، از این کتابها فراوان است. در فرصتهای دیگر هم می شود نوشت! وظیفه اصلی ما آن قالوا بلی است.

وقتی که آمدیم حوزه، به ما گفتند: تفقه ثم انذر، قالوا: سمعنا و اطعنا! فرمود: باید انذار بکنند. یعنی اگر رسول گرامی را ذات اقدس اله فرمود: قُمْ فانذر. قُمْ نه یعنی پاشو! قیام کن، نه یعنی بایست؛ یعنی ایستادگی کن! آن که نشسته حرف می زند، ایستاده است و ایستادگی می کند. آن که ایستاده وقت تلف می کند، نشسته است! فرمود: قُمْ فانذر. ایستادگی کن، در برابر بیگانگان، بایست و اینها را با حرفهای الهی آشنا بکن، اینها را از عواقب گناه بترسان! جهنم جدی است، گناه جدی است، باند بازی جدی است. این طور نیست که اگر کسی با فریب دادن بخواهد مشکل خودش را حل بکند و بگذرد؛ این طور نیست. این رسالت ماست وقتی به حوزه آمدیم!

تربیت عقل

بخش دیگر که باز رسالت ماها را در قرآن کریم تبیین می کند، می فرماید: ما معارف را گفتیم، امثال را گفتیم، حکم را گفتیم، از هر مطلب مثلی آوردیم، چیزی را فروگذار نکردیم، قد تبین الرشد من الغی (بقره، ۲۵۶) و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون (عنکبوت، ۴۳) آنها که تازه عالم شدند، مدرس و استاد شدند، در اوایل و نیمه راهند! حوزه برای این نیست که مردم عالم بشوند و ما علما تربیت بکنیم؛ حوزه برای این است که ما عاقل تربیت کنیم، نه عالم! اگر کسی عالم شد، باید عاقل بشود؛ و ما یعقلها الا العالمون.

خواجه عبدالله انصاری در مناجات نامه می گوید: حرف دانا را کسی گوش نمی دهد! حرف دارا را گوش بدهید! دارا یعنی چه؟ یعنی مالک علم باشد، مالک دانایی باشد! آن که حافظ دانایی است، از این حرفها زیاد می زند. نشانه اش هم همین بی اثری مردم است! مردم را خدا بالفطره

قابل فرار داده است. اگر بالفطره قابل نبودند، به انبیا نمی فرمود برو، بگو به فقها نمی فرمود: بروید، بگویید! معلوم می شود مردم قابل اند. مردم بیش از علم، عمل می خواهند؛ یعنی عقل می خواهند. این می شود: و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس (انعام، ۲۲) خواجه عبدالله عرض می کند: الهی، مرا دارای علم بکن و نه دانا! دانا مشکل خودش را حل نمی کند، چه رسد به مشکل دیگری! علما در مملکت کم نیستند؛ آن دارایان (یعنی عقلا) خیلی کم اند! عاقل کسی است که نه فریب کسی را بخورد، نه درصدد فریب باشد؛ نه باند بازی بکند، نه سفره ای پهن بکند؛ نه چشمش به جیب این و کیف آن باشد؛ مستقیماً با دست خدای سبحان بخورد و با او ارتباط دارد؛ راه انبیا را طی بکند، راه عقلا را طی می کند، این می شود عاقل!

اگر کسی عالم شد، از این نردبان علم باید ترقی بکند، بیاید بالا؛ وقتی عاقل شد، مشکل خودش را حل می کند، راه خودش را پیدا می کند، راه کسی را هم نمی بندد، همین که در کوچه و کوی و برزن راه می رود، به مردم نور می دهد.

الان هم شما در گوشه و کنار مملکت می بینید یک انسان وارسته وقتی که دارد راه می رود، مردم متعظ می شوند! نمونه پیغمبر؛ آن را که در کتابها نوشته، در زندگی این آقا می بینند. می بینند که این خودش را ارزان نفروخت! وقتی ارزان نفروخت، به دنبال او راه می افتند. مردم به کسی احترام می گذارند که احترام نخواهد! نه تصنعاً نخواهد: که دست زهده فروشان خطاست بوسیدن!

این از ظرائف مناجات خواجه عبدالله انصاری است. خواجه عبدالله انصاری مال هرات است و روزی افغانستان مهد این گونه از عرفا بود، چه بلخی که بوعلی و ملای روم تربیت کرده یا هراتی که جناب خواجه عبدالله انصاری و ابوالعباس لوکری تربیت کرده است؛ هراتی که آخوند خراسانی تربیت کرده است.

افغانستان مهد تمدن و حکمت و عرفان بود، بر اثر سلطه بیگانه، مهد قاچاق و مواد مخدر و تریاک شد! همین افغانستان که نه نفت دارد، نه گاز، هیچ چیز ندارد؛ حکیم داشت، عارف داشت. الان هم بهترین و بیشترین کتابی که در غرب فروش می رود، همین کتابهای هروی هاست!